



کودکان پیش از بزرگ‌ترها فیلسوف‌اند!

■ گزارش از: سعید علینقی پور



روز جمعه پنجم آبان ماه ۱۳۹۶، سه‌گانه فلسفه برای کودکان با حضور نویسنده و نیز زهرا عبدی و معصومه میرابوطالبی به عنوان منتقد در ادامه جلسات نقد و بررسی گروه داستان جمعه قم، مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

در ابتدای جلسه سیدعلی شجاعی قسمتی از کتاب «چرا بادبادک‌ها همه چیز را فراموش می‌کنند؟» را برای حاضرین خواند و سپس زهرا عبدی گفت: «هدف از فلسفه کودک، یک نوع تفکر انتقادی، خلاق و تحلیلی است. به این معنا که چطور فکر کنند، چطور بپرسند و چگونه به دنبال جواب بروند؟ به عقیده برخی از محققین، کودکان بیش از بزرگ‌ترها فیلسوف‌اند؛ چون کودک از ابتدا با شگفتی به همه چیز نگاه می‌کند و این نگرش برایش سؤال‌ساز است. حتی بزرگ‌ترها جوابی برای این نوع سؤال‌ها ندارند. برعکس بزرگ‌ترها اینگونه نیستند؛ چرا که شخص بزرگ‌تر به واسطه خانواده، محیط پیرامون و محیط کار تفکراتی به او غالب می‌شود و می‌پذیرد. دلیل دیگر که بزرگ‌ترها فیلسوف نیستند ترس از

قضاوت دیگران است. برای فرد بزرگ‌تر بیش از پرسش، قضاوت دیگران دربارهٔ سؤالش اهمیت دارد».

عبدی در ادامه گفت: «ما در فلسفه برای کودکان می‌خواهیم از اموری صحبت کنیم که به صورت تجربی نمی‌توانند به آنها پی ببرند. یک کودک می‌تواند دو سیب را کنار دو سیب دیگر بگذارد و متوجه شود چهار تا می‌شوند و در نتیجه عمل جمع را یاد بگیرد. اما در مواردی که نمی‌تواند به صورت تجربی آنها را کشف کند مثل اخلاق و احساس، نیاز به کمک دارد. اما همین عنوان کتاب می‌گوید: همهٔ بادبادک‌ها همه چیز را فراموش می‌کنند. حالا ما باید دنبال دلیلش برویم. ما در فلسفهٔ کودک نمی‌خواهیم تفکری را غالب کنیم. بلکه هدف یادگیری پرسش و چگونگی پیدا کردن پاسخ است». این نویسندهٔ کودک در ادامه به مبحث هجرت در داستان کودک پرداخت و گفت: «در داستان یک بادبادک مغرور می‌شود و از بچه‌ها جدا و از آنجا دور می‌شود و در اثر حوادث جَوّی از بین می‌رود. رفتار این شخصیت در داستان نوعی هجرت است. در داستان کودک، هجرت به دو گونه می‌تواند باشد: اول شخصیتی که از موقعیت خود ناراضی است، سفر می‌کند و می‌رود. بعد تجربه‌ای نو به دست می‌آورد و برمی‌گردد. دوم؛ شخصیتی که از موقعیت خود ناراضی است، جسارت به خرج داده رنج سفر به تن می‌خرد و سفر می‌کند. بعد از طی مشکلات به پایانی خوش می‌رسد. اما در این داستان نوعی تفکر قالبی و محافظه‌کارانه به مخاطب منتقل می‌شود و رفتار اشتباه یک بادبادک به دیگر هم‌نوعانش تعمیم داده می‌شود و بچه‌ها بعد از آن نخ همهٔ بادبادک‌ها را کوتاه می‌گیرند. این با هدف فلسفه برای کودکان در تضاد است. چون در فلسفه می‌خواهیم به کودک پرسش و پاسخ، جستجو و تفکر را یاد بدهیم نه اینکه نوعی طرز تفکر را به او تحمیل کنیم. در واقع من این داستان را جزو داستان‌های پندآموز می‌دانم نه فلسفی».

معصومه میرابوطالبی در مورد این کتاب گفت: «در طول تاریخ از منظر جامعه‌شناسی، پنج نگاه به کودک شده است:

۱. کودک شرور: در این نگاه، کودک چون بزرگسالی تربیت نشده محسوب می‌شود.



هدف از فلسفهٔ کودک، یک نوع تفکر انتقادی، خلاق و تحلیلی است. به این معنا که چطور فکر کنند، چطور بپرسند و چگونه به دنبال جواب بروند؟

این بهترین نگاه برای سبکی است که کودکان را بزرگسالانی مطیع و قانون‌پذیر بار بیاوریم. این نگاه فوق‌العاده در آثار کودک و نوجوان ایران دیده می‌شود.

۲. کودک بی‌گناه: این نگاه کاملاً برعکس مورد اول است. در این نگاه کودک قلبی پاک دارد و اساساً فرشته‌خوست و هنوز به دنیایی که در آن به دنیا آمده، آلوده نشده است.

۳. کودک فطری: این نظریه جان لاک است. او معتقد است ایده‌آلی که در نگاه دوم مطرح شد، وجود ندارد و کودک اساساً هیچ چیز نیست. با این سخن نمی‌خواهد کودک را تحقیر کند، بلکه کودک را یک لوح سفید فرض می‌کند که با تجربه نقش می‌گیرد. او به اصالت تجربه قائل است.

۴. نگاه طبیعی: به این معنا که کودک یک فرآیند طبیعی است که رشد می‌کند و به بلوغ می‌رسد.

۵. کودک ناخودآگاه: این نظریه متعلق به فروید است و از ترکیب سه عنصر نهاد و خود و فراخود تشکیل شده است.»

میرابوطالبی در ادامه به گرایش داستان اشاره کرد و گفت: «این داستان به اصالت تجربه و نظریه جان لاک برمی‌گردد؛ چون وقتی بچه‌ها سراغ باد می‌روند و از او خواهند که نوزد تا بادبادک پایین بیاید، باد مخالفت می‌کند و می‌گوید: چطور بادبادکی که ساختید را نمی‌توانید پایین بیاورید؟ در اینجا تجربه برای کودک شکل می‌گیرد. در واقع بچه‌ها چیزی ساختند که توانایی کنترلش را ندارند. وقتی متوجه این مطلب می‌شوند، شروع به فکر کردن می‌کنند و در نهایت، دل بستگی به بادبادک را رها می‌کنند.»

تجربه و نظریه جان لاک برمی‌گردد؛ چون وقتی بچه‌ها سراغ باد می‌روند و از او خواهند که نوزد تا بادبادک پایین بیاید، باد مخالفت می‌کند و می‌گوید: چطور بادبادکی که ساختید را نمی‌توانید پایین بیاورید؟ در اینجا تجربه برای کودک شکل می‌گیرد. در واقع بچه‌ها چیزی ساختند که توانایی کنترلش را ندارند. وقتی متوجه این مطلب می‌شوند، شروع به فکر کردن می‌کنند و در نهایت، دل بستگی به بادبادک را رها می‌کنند. در آخر داستان، تجربه کامل می‌شود و روز بعد بچه‌ها نخ بادبادک‌ها را کوتاه‌تر می‌گیرند. این عمل حاصل تجربه‌ای است که بچه‌ها به دست آوردند.»

«احتیاط! خطر حمله موش‌ها و دیگران...» دومین کتابی بود که مورد نقد قرار گرفت. عبدی در مورد این کتاب گفت: «در این داستان نویسنده سوژه خوبی پیدا کرده است. سوژه‌ای که به فساد تنیده در بسیاری از نظام‌ها، اشاره کرده است. منتها برای بیان این هدف در قالب داستان به خوبی شکل نگرفته است.»



وقتی بچه‌ها سراغ باد می‌روند و از او خواهند که نوزد تا بادبادک پایین بیاید، باد مخالفت می‌کند و می‌گوید: چطور بادبادکی که ساختید را نمی‌توانید پایین بیاورید؟ در اینجا تجربه برای کودک شکل می‌گیرد. در واقع بچه‌ها چیزی ساختند که توانایی کنترلش را ندارند. وقتی متوجه این مطلب می‌شوند، شروع به فکر کردن می‌کنند و در نهایت، دل بستگی به بادبادک را رها می‌کنند.

تمام داستان در پی تلاش برای شکست موش‌هاست اما جایی گفته می‌شود: ما دشمن موش‌ها نیستیم. همین جمله تصور کودک را دچار تردید می‌کند: مگر نه اینکه هر کس منافع ما را تهدید کند دشمن ما خوانده می‌شود؟».

عبدی در ادامه گفت: «در داستان اگر ماهی‌های یک رود یا حوض آب توسط گربه‌ای به عنوان غذا خورده شوند، بد نیست اما اگر ماهی‌ها با هم بازی کنند، حرف بزنند، به گردش بروند و بعد یکی آنها را بخورد برای کودک خشونت‌آمیز خواهد بود. در این داستان به موش‌ها شخصیت داده شده ولی در طی داستان کشته می‌شوند، خورده می‌شوند و در پی نابودی‌شان برنامه چیده می‌شود و بعد درگیری... حتی مردم می‌گویند: با داس و تبر و چاقو به جان‌شان می‌افتیم. به نظر من اینگونه نوشتن خشونت‌آمیز است.».

میرابوطالبی گفت: «داستان از سه منظر قابل بررسی است. اول اینکه اثر یک کار تصویری است نه مصوّر. به کتابی مصور گفته می‌شود که متنش کامل است و تصویر برای تزیین می‌آید. در این کتاب نیز این اتفاق می‌افتد. شما می‌توانید متن را برای بچه‌ای بخوانید و داستان را کامل متوجه شود. اما تصویر در اینجا مکمل داستان است و به غنای اثر و تأویل هرچه بیشتر آن کمک می‌کند. بر خلاف دو کتاب دیگر که متن کامل بود و بار معنایی به متن القا نمی‌کرد.».

ایشان به رده سنی کارهای تصویری اشاره کرد و گفت: «تصور اینکه کتاب‌های تصویری تنها متعلق به گروه سنی الف و ب است، صحیح نیست. ما حتی کتاب تصویری برای گروه بزرگسال هم داریم. به نظر من، این کتاب برای گروه سنی ج است و توانایی درک تعابیر در کتاب را دارند.».

او در ادامه کتاب را از منظر دوم بررسی کرد و گفت: «اثر به سمت شکل‌گیری زیربنای تفکر انتقادی می‌رود و در آن مراحل استدلال، به چالش کشیدن موضوع و یافتن حقیقت وجود دارد. داستان حین ناتوانی مردم از غلبه بر موش‌ها شروع می‌شود. پیش‌کدخدا می‌روند و او تصمیم می‌گیرد که گربه‌ها بیایند. در اینجا مرحله اول تفکر انتقادی شکل می‌گیرد و کودک استدلال می‌کند. پیش‌خودش



در داستان اگر ماهی‌های یک رود یا حوض آب توسط گربه‌ای به عنوان غذا خورده شوند، بد نیست اما اگر ماهی‌ها با هم بازی کنند، حرف بزنند، به گردش بروند و بعد یکی آنها را بخورد برای کودک خشونت‌آمیز خواهد بود.



می‌گوید دشمن موش، گربه است و گربه‌ها کلک موش‌ها را می‌کنند. این استدلال به صورت خیلی ساده تشکیل می‌شود. در ادامه داستان به مرحله بعدی می‌رود. گربه‌ها کم‌کاری می‌کنند و مردم عصبانی می‌شوند. اهل ده وقتی گربه‌ها را تعقیب می‌کنند، به مهمانی مشترک موش‌ها و گربه‌ها می‌رسند. در این قسمت، مرحله دوم زیربنای تفکر انتقادی رخ می‌دهد و کودک با یک چالش مواجه می‌شود: چرا گربه‌ها نتوانستند موش‌ها را از بین ببرند؟ در ادامه داستان مردم نسبت به این مشکل، رفتاری منفعل از خود بروز می‌دهند. در پایان نیز اهالی پیش‌کدخدای می‌روند و متوجه می‌شوند که همه چیز زیر سر کدخداست. در اینجا کودک به سمت یافتن حقیقت حرکت می‌کند. ویژگی کار در اینجاست که نویسنده اطلاعات را راحت در اختیار کودک قرار نمی‌دهد و فهم آنها نیاز به دقت و تفکر دارد.

نکته دیگر وجه‌های کلی‌تر اثر است که از خواندن تمام متن به صورت یکجا قابل برداشت است: تجربه کردن، کسب اطلاعات، سنجیدن استدلال‌ها، توسعه دادن نگرش. این اثر به گسترش و آشنایی ذهن کودک با تفکر انتقادی می‌پردازد و به او کمک می‌کند همراه مردم ده و در نهایت در مقابله با آنها مراحل مختلف تفکر انتقادی را طی کند».

نویسنده «ازدهای دماوند» در ادامه به ضعف‌های کار اشاره کرد و گفت: «جابه‌جایی فعل‌ها و گاه طولانی بودن جمله‌ها در نثر کتاب، خواندن آن را برای بچه‌ها سخت



این سه داستان با توجه به فرآیندهای کسب تجربه، و داشتن بسترهای مناسب برای فرآیند حل مسئله و تفکر انتقادی، کودک را به درنگ و تحلیل داستان سوق می‌دهد و امکان تفکر و بحث را برای او فراهم می‌کند



درست است که ما در داستان فانتزی برای تخیل آزاد هستیم اما این تخیل باید علت و معلول منطقی داشته باشد. در داستان یک آدم برفی بزرگ به همه مردم شهر دستور می دهد و نمی گذارد بهار به آنجا بیاید. وقتی ما یک عنصری را در داستان به کار می گیریم باید قابلیت هایی را که به آن می دهیم متناسب با آن باشد. این بچه ها سال های قبل هم در اینجا بوده اند اما چرا آدم برفی که سال های قبل ساخته اند این قدرت را نداشته است؟

می کرد. همچنین نویسنده در این کتاب کلیشه شکنی نکرده بود. در وهله اول موش و گربه، فوق العاده برای کودک تکراری است.»

آخرین کتاب از سه گانه فلسفه برای کودکان که مورد نقد قرار گرفت، «اگر آدم برفی ها آب نشوند» بود. عبدی در مورد این کتاب گفت: «این کتاب را بیشتر از بقیه دوست داشتم؛ چون فضای داستان خلوت بود و به نظرم، با هدف نویسنده هماهنگی بیشتری داشت. به طور کلی هر چه کارهای کودک که با موضوع تفکر عرضه می شود، ساده تر باشد خیلی بهتر است.»

او در ادامه گفت: «درست است که ما در داستان فانتزی برای تخیل آزاد هستیم اما این تخیل باید علت و معلول منطقی داشته باشد. در داستان یک آدم برفی بزرگ به همه مردم شهر دستور می دهد و نمی گذارد بهار به آنجا بیاید. وقتی ما یک عنصری را در داستان به کار می گیریم باید قابلیت هایی را که به آن می دهیم متناسب با آن باشد. این بچه ها سال های قبل هم در اینجا بوده اند اما چرا آدم برفی که سال های قبل ساخته اند این قدرت را نداشته است؟ یک پسر، بچه ها را مجبور می کند تا آن را بزرگ تر بسازند. اما این پسر چه ویژگی ای داشته که دیگران را مجبور به ساختن این آدم برفی می کند؟ بچه ها گرسنه و خسته به ساختن آدم برفی مشغول می شوند و البته ذکر همین جمله به روال منطقی ساختار داستان کمک کرده و به مخاطب نشان می دهد ما به هر بعدی در زندگی

بیشتر بپردازیم از همان آسیب خواهیم دید و دیگر ابعاد را قربانی خواهیم کرد». معصومه میرابوطالبی در مورد این کتاب گفت: «در این داستان با فرآیند حل مسئله مواجهیم. کودک قبل از مطالعه کتاب، این پیش فرض را در ذهنش دارد که آدم برفی باید آب شود تا بهار بیاید. به عبارتی برف را مانعی در برابر راه رسیدن بهار می داند. اما همان ابتدا پیش فرض داستان عوض می شود و مخاطب با یک پیش فرض ساختارشکن مواجه می شود. آدم برفی می خواهد به هر قیمتی در شهر بماند. بچه ها که خودشان آدم برفی را ساختند، می خواهند آن را حفظ کنند. در ادامه داستان، بچه ها بر موانع عجیب می خواهند غلبه کنند تا آدم برفی از بین نرود. قسمت سوم حل مسئله که همان هدف است، به یک هدف عجیب و غریب تبدیل شده و آن حفظ آدم برفی است».

او به حضور نمادین خورشید اشاره کرد و گفت: «خورشید در داستان نشانه ای از حضور مخاطب است. آنجایی که خورشید با مردم روستا صحبت می کند. زمانی که خورشید به مردم می گوید آیا نمی خواهید بهار بیاید و مردم مخالفت می کنند، از اینجا تفکر انتقادی برای کودک شکل می گیرد؛ چرا که پاسخ کودک به این سؤال مثبت است. داستان مسئله دیکتاتوری آدم برفی را تا پایان حل نمی کند. انتظار من این بود که مثل داستان موش ها، در تصاویر و نشانه ها خواننده به سمت حل این مشکل هم برود. این مسئله باقی می ماند و مردم و بچه ها نیز آن را فراموش می کنند. اما گرچه داستان مسأله دیکتاتوری آدم برفی را حل نمی کند اما با همراه کردن کودک در این داستان، می توان او را به اندیشیدن در مورد پایان داستان و چگونگی غلبه بر آدم برفی رساند. به نظر من این داستان کلاً به فعالیت های ناظر به حل مسئله نزدیک شده بود. به عبارتی باعث تحریک و توسعه مهارت های فکری می شد. این اثر با اینکه متعلق به رده سنی ج هست ولی قابلیت همخوانی برای گروه ب را نیز دارد». ایشان در جمع بندی گفت: «این سه داستان با توجه به فرآیندهای کسب تجربه، و داشتن بسترهای مناسب برای فرآیند حل مسئله و تفکر انتقادی، کودک را به درنگ و تحلیل داستان سوق می دهد و امکان تفکر و بحث را برای او فراهم می کند».